

۹۴۲۲ خ

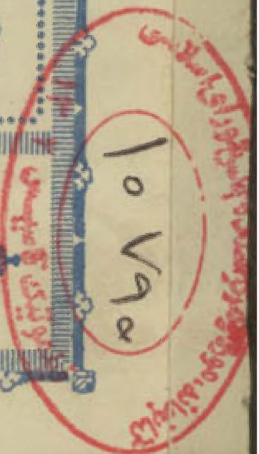
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب بر پایه در علم (مجموعه الحرف)

مؤلف میرزا حسن بن عارف الدین حکیم آراه یکی

موضوع شماره قصه ۱۲۴۵

۱۵۷۹۵



شماره ثبت کتاب

۸۵۱۶۰
۱۲۳۴۰

بازرسی شده
۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۵

۹۴۲ خ

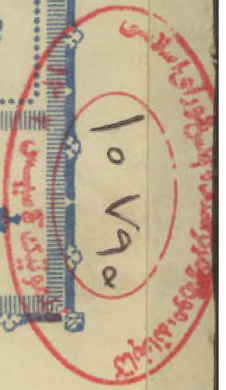
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتب در علم و ادب (عمون السوف)

مؤلف: میرزا حسن بن عارف الدین علی کرمانی

موضوع: تاریخ قصه ۵۹۴

۱۵۷۹۵



شماره ثبت کتاب

۸۵۱۶۰

۱۳۳۴۰

بازرسی شده
۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۵

خطی «فهرست شده»
۱۳۵۴۰

این کتاب را در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در ماه رجب در روز بیستم
 در وقت عصر در محفل
 در حضور جمعی از
 در بزرگان و اعیان
 در آن شهر
 در آن روز
 در آن وقت
 در آن محفل
 در آن حضور
 در آن شهر
 در آن روز
 در آن وقت
 در آن محفل
 در آن حضور

وقتی فی صالحه از مردن اسبق سپید
 که عقل میان مردان و زنان چگونه تست
 گفت ده جزو کرده اند نه جزو مردان دادند
 و موی جزو زنان باز پسید که شهوت را چگونه
 تست کرده اند گفت آن نیز ده جزو کرده اند
 نه جزو مردان داده اند و یک جزو مردان
 آن زن گفت یک جزو عقل مایه نه جزو
 شهوت غالب بر آیه نه جزو عقل شایسته
 بدیک جزو غالب بر آیه ۵۵
 من عامل فلهم فظلمهم و عظم فلهم فظلمهم
 فی و عدم فلهم فظلمهم فلهم فظلمهم
 و ظهرو عدالت و وجبت اخوة و حجت غیبه
 صدق رسول
 اختیارات روزگار ماه نیک و بد نکند از کلام مجتهد امام حسن عسکری علیه السلام
 که اگر خضر خواهد ایام نیک بد ماه را حافظ نماید باید که غره ماه را درست داند
 بعد از آن نظر درین حروف کند اگر نقطه است بگوید اگر غیر نقطه است خود را بداند
 خلیف تو عی افلیک فیهل
 تعوذ کبالی فطل امکل
 و در تهنیت می آید باینکه فیهل

این کتاب را در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در ماه رجب در روز بیستم
 در وقت عصر در محفل
 در حضور جمعی از
 در بزرگان و اعیان
 در آن شهر
 در آن روز
 در آن وقت
 در آن محفل
 در آن حضور
 در آن شهر
 در آن روز
 در آن وقت
 در آن محفل
 در آن حضور

این کتاب را در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در ماه رجب در روز بیستم
 در وقت عصر در محفل
 در حضور جمعی از
 در بزرگان و اعیان
 در آن شهر
 در آن روز
 در آن وقت
 در آن محفل
 در آن حضور

این کتاب را در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در ماه رجب در روز بیستم
 در وقت عصر در محفل
 در حضور جمعی از
 در بزرگان و اعیان
 در آن شهر
 در آن روز
 در آن وقت
 در آن محفل
 در آن حضور

این کتاب را در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه
 در ماه رجب در روز بیستم
 در وقت عصر در محفل
 در حضور جمعی از
 در بزرگان و اعیان
 در آن شهر
 در آن روز
 در آن وقت
 در آن محفل
 در آن حضور

را عرض می گفته اند باین نسبت از آن عرض نامیده
 در قیاس باین وجه تنزیه اجمال باشد و نیز
 گفته که چون شعر را در متن آن عرض میکنند با حقیقت
 آن طور مادی این نیز نسبت عرض کفش آن تواند بود
 و غیر این وجه نیز گفته اند چون احصاء مطلوب است
 نمودیم **فصل دوم** در بعضی از رسائل این فن مذکور است
 که بسته از ظهور علم مذکورین و بعد واقع شده که فاضل
 بن احمد اردکان کاغذی مکتوبه که بکوب مقرر
 کار در آن ظاهر را می گرفته اند و او از برای
 مناسب در کوفش آن ظاهر می شده گفته که و الله
 نظیر من ندانم یعنی مخدای سوگند که این او از باجری
 ظاهر میشود و بعد از آن یک کلمه که مان او از باز زد که
 بوده یافته و از آن یک کلمه بجزی دیگر انتقال کرده و برین
 ماس باجموع علیه حاصل کرده **فصل سوم** در سان اصل کرب
 شعر یعنی آنکه کربای سحر در کتب آنها هم مرسد و عروضا
 از افعال و فاعل گویند ساد و است که اهل این
 فن گفته اند که ارکان اصل کربای شعر زیاده است

ارکان

لفظ است و آن است فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل
 فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل فاعل
 رکن دورکن جناس است یعنی حرفی و آن فاعل باشد
 و فاعل و کسب رکن مافی که سیاه باشد یعنی مفت حرفی
 و مخ حرفی و مفت حرفی که در کتب اشار شده و از آن
 است که مانون تون که در علم مفت ظاهر میگردد
 حرفی یا مفت حرفی است و ماعده عروضان خلاف قاعده
 مشهور کتب فاضل است که تون تون را ظاهر بولند
 یا استثنای واقع شود حکم در رساله بعضی اردکان
 این فن مذکور است و در بعضی رسائل جان نظر رسیده
 که آنچه ازین اصول در و زبانی شعر فارسی بسیار واقع
 میشود و عشق ارجح است فاعل فاعل فاعل فاعل
 مفتولات و فاعل و هر یک ازین پنج اصل را فرعی خند
 است که بسبب لغوی که عروضان از ارفاق خویند
 حاصل میگردد و در سان زحافت و فروع مذکور اند
 طور می یابد و این سخن محل نظر است **فصل چهارم** در طریق
 حاصل شدن کتب اصول بیان آن بر وجه اجمال امل

این فن گفته اند که کجما که از رگب بعضی است رکن
 مذکور را بعضی دیگر یا اگر سازش یکی رکن بعد از آن
 برسد مجموع نوزده عدد است بدین تفصل طول مد
 لسط و اگر کامل هر دو رطل مسیح مضاعف صفت
 محبت سرج جدید فزید خفف مناسک مقارب
 متد اکر نوزده که مذکور است الله تعالی مذکور خواهد
 و همه یکی از دو وجه که دانسته شد از مشت رکن که مفصل
 گردیده حاصل مسکه دو و بعضی دیگر که در دست که از مشت
 رکن مذکور بوجهی دیگر که از رگب ران وجه که
 مذکور شد حاصل مسکه دو و سایرین این کجما را اصل نه است
 اند و نوزده مذکور را اصل گفته اند و در توضیح کجما که
 است الله مذکور خواهیم شد در هر کجما ازین کجما که قدو
 البغای و العارف خواهد حافظ شری ازین علیه الرحمه
 گفته محبت زما دت مساکل و محبت که ماعانت لطافت
 و باغت در شمع ان قدوه ملقا، عرفا حاصل است انشاء
 شعر او را محبت مثال و روشن گردانیدن مضبوط و در
 خوابیم نموده در بعضی کجما که شعر خواهد حافظ در آن کجما

منظر رسیده باشد از شعرای دیگر انشاء الله مذکور مسکه دو
 و مجموع کجما که از خواجہ حافظ نظر رسیده در دست و
 سه کجما زاده است **فصل پنجم** بعضی از دانشگان این فن
 در سالی خود آورده اند که نوزده کجما که اصول و در آن
 بود محمل واقع شد بخبر اول که طول و مدید و بسط
 و وافر و کامل باشد این کجما خاصه عربیت باین معنی
 که فارسی گویند و ترکی گویند در آن کجما مسکه که گویند
 بجهت آنکه اگر گویند نامطبوع است یعنی جزای مقبول
 طبیعت نیست و شاید که ناموزون باشد و سه کجما خاصه عجم
 که عرب در آن شعر گویند و آن جدید و قریب و مناسک
 و یازده کجما که مشرکت میان عرب و عجم چون این معلوم
 شد باید دانست که خاصه از نوزده کجما که انشاء الله
 گفته اند بعضی طبع فارسی زمانمان نامطبوع نماید بوجهی
 که مذکور شد از غیر نوزده اصول نه کجما حذرین وجه
 است از جهت آنکه مسافت این کجما لطیف است که است
 در ذکر کجما این قسم کجما که بطریق انشاء الله در فصلی
 علی حده مذکور میگردد اینم و کجما که بطریق انشاء الله است

مقدم میدارم چنانکه ایشان باین معنی که **فایده هشتم**
 بیاورد است که پشت رکن که اصل بحر است و مذکور
 شد هرگاه آنها را هم به طریق که مستحق لغت و نقص
 در بحر و طریق که از مادی کتب بعضی ملاحظه مذکور سازند
 در این حال رکن را سالم مگویند یعنی سلامت دارند و
 اگر نقص و لغت و اگر لغت بی مان رکن را راه یافت از این
 سالم گویند و تفصل این حال آنست که وضع خواهد یافت
 و آنچه در بیان سالم و غیر سالم مذکور دیدیم بعضی از رسائل
 این خبر مذکور است و صاحب رساله مذکور این خبر گفته
 که لغت در رکن بر نماند و واقع شود مثل آنست که در فاعلین
 گاه باشد که الف زیاده کند چنانکه بر وزن مفاعیلان
 شود و لغت که بنقصان باشد باین طریق است مثلاً که از
 مفاعیلین نون باشد و لام را ساکن سازند و رکن
 غیر سالم را اهل فرج عرض مرا حد گویند و این لغت را
 رعا ف کوند و رعا ف در زبان عرب از اصل دور
 افتاد است **فایده نهم** در رساله بعضی از فضلاء عرفای
 این فن مذکور است که در باب این ضلالت جز اول

معراج اول را صد گویند و خود آخرش را عود می خوانند
 و چه در اول معراج نامه را استند گویند و چه در آخرش را
 و آنچه در میان عروض و صد و در میان ابتدا و ضرب و قی
 شود در آخر خوانند و بیتی که در صد و در ابتدا و ضو
 اوز حافی واقع شده باشد و خواه نشد باشد **فایده**
نهم در بیان لقطع باید دانست که سخن شعر را باین
 بحر که شعر را آن بحر باشد اهل عروض لقطع گویند از آن
 سبب که لقطع برمان عربی مان باره که در لغت و شعر را
 باره باره باید ساخت تا هر باره تیاره از بحر بسنجند و شعر
 در لقطع آنست که از حرف شعر ایچ بلفظ ایچ حرف با حرکت
 از آن مقابل حرف با حرکت ایچ حرف و حرف ساکن
 یعنی بحر که مقابل حرف بحر است ایچ باشد و مراعت حرف
 حرف حرکت دارد شعر با حرف حرکت در بحر آن معر نیست
 یعنی اگر حرف بحر که یا فتح یا کسره یا همزه باشد که از افعال
 ریز و زیر و پیش گویند لازم است که حرف حرکت دار
 شعر در این حرکات با حرف بحر موافق باشد مراعت
 در اصل بحر که داشتن معر است چنانکه در شالسا انشا

از رساله حمد شده در باب عروض و در بعضی نسخ

ظاهر خواهد شد و مثال اشدن حرف که متماثل
 هم که یک تکرار است که در بعضی احوال حرف ساکن است
 متماثل و حرف که دیگر واقع شود و در آن تصور وزن
 نرسد چنانکه در او آخر خود مقدمه مانع از وقوع
 خواهد شد و بنا بر آنکه در بعضی مواضع شعر با وزن
 در وزن نیست که لفظ در آید پس اگر کلمات حرف شعر
 گاه که از حروف یک باشد یا گاهی زیاده باشد اما لفظ در
 نباید بچسبند از دو حال که در غلظت مواضع شعر با وزن
 نمی نیاید گاه که آن لفظ در می آید و حرف یک در کلمات
 و کلمات آن مواضع باشد و بنا بر معنی که در است که این
 است که در کلمات یک در با وجود آنکه حراج اول از آن است
 و در حرفت و حراج دوم حمل و سه حرف هر دو حراج
 در یک بحر است و غلظت در وزن بچسبند از دو حراج نیست
 و بحین اجتماع هر دو مانند یک در تصور آید و است که در
 است **نظم** نیست بر در اهل کرم مجلس خاص **دو** خوان
 بر خوان و در خوان خواست جان به جان که کلمات
فایده هم در سان بعضی حروف که در کلمات نباشد

در بعضی محاسبات آن چون در بعضی حروف است که در
 لفظ آید یا برین بعضی حروف که در کلمات ظاهر شود اگر چه در
 کلمات نباشد در بعضی محاسبات شود چون حرفی که از آید
 در لفظ ظاهر میگردد و چون الف اگر کلمات هم به هم رسد
 و کلمات هم که در اشعار می گویند مثال هر دو است
نظم ای قد تو که کلمات است جمله **نظم** ای قد تو
 نو آید **نظم** ای قد تو که کلمات است جمله **نظم** ای قد تو
 بعد از آن آید خواهد شد و مثل حروف شد و الف
 که در است های که در مثل کلمات و است و جاره و خان
 و خان در بعضی احوال در لفظ آورده شود و همانکه در **نظم**
 و در کلمات آن عباره **دو** در کلمات چنان **نظم** ای قد تو
نظم حار و بی **نظم** ماری **نظم** سان این بحر نرسد
 فصل آمده اند **نظم** خواهد شد **نظم** دوم قاعده
 اهل عروض بران جاریست که بعضی حروف که بر وصف
 که در باشند معنی در لفظ آید و در بعضی آن معارف
 نباشد چون در بعضی محاسبات میگردان جز در بعضی
 در بعضی مقررند پس اندک آنکه این معراج را که ای قد تو

در وزن حالت است که در
 در وزن آید و در کلمات

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, written in a cursive style.

من

و در فاعلات و معلولات و مفعولین و متکثرات
و در قطعیهجات نماید و حق الیقین
متحرکه که حرکت او را در طریقه انوار
بدین آن قصد از قطعیهجات
نمایند و این علم اعلم است

فعلان و بعضی از سبیل این قریه که کوه است که این
 که بر وجه کوه باشد از الف وصل که شد از این سبب
 که حرفی که پیش از الف است حرفی که بعد از او است متصل
 سکون و سبب که الف مکور در لفظ در می آید و همچنین
 الف می یاید که در میان معراج باشد در اول یا آخر و گاه
 باشد که الف در لفظ آید و همچنان الف در لفظ محسوس است
 چنانکه درین معراج بیای خط سرت هزاران راغ و اینها
در از جمله حروف که در کتات باشد و در لفظ بیست
 نباید نابر آنکه بعضی سبیل مکور است حرف بیست
 صاحب رساله مکور گفته که حرف ما و می که بعد از الف
 محک واقع شود گاه باشد که بتلفظ در نیاید و از لفظ مستند
 محاکم درین معراج رقی از جسم و بر وی از اول محسوس
علائق فاعلان متعلق فعلان و در رساله بعضی دیگر مکور است
 که بعضی این صورت را از قبل استقامت الف وصل میگویند
 و میگویند که حرکت الف بیاض متصل میشود و الف ساقط
 سکون و اگر این قابل نقل نموده مجاورت از قبیل می یاید
 و صاحب رساله ساعده که محسوس حروف که از رساله

متاعیل

او نقل شده و از محسوس حروف گفته می یاید که حرف
 تلفظ نمیگردد و مکسب غیر تلفظ را در یک مکور شد
 محسوس انداز که محسوس و بیان بعضی صور آن بود بیان
 انحصار و آنکه اعلم متعلق الکسر از **یاید** و **در** در بیان
 بعضی حروف که در لفظ ساکن باشد و در لفظ مجایز که
 در حساب آید و در ضمن این فایده نمری از این قسم
 حروف که در ضمن فاعله سابعه درین فایده مکور بود و آنکه
 در رساله بعضی از فضلی عنای این فن مکور است که
 هر نای ساکن که پیش از یک حرف ساکن باشد چون است
 دست و گفت و حجت و چنین با چون در میان بیت
 افتد بهر که محسوب شود و اگر در آخر بود در حساب ساکن
 باشد چنانکه درین معراج زبان رکس شد و لم است با در
نحوه مقول متعلق متعلق مقول **و از** **تعلیل** حرف
 ساکن که بعد از ساکنی دیگر واقع شود چنانکه گفته اند **معراج**
 باز دارد و از این چهار **نحوه** فاعلان فاعلان فاعلان
 و هر نای ساکن که پیش از دو ساکن دیگر بود چون درین
 افتد اگر بتلفظ آید با قبل خوش هر یک در حساب محک

فعلان در بعضی از رسایل این قریب که در است که ایضاً
 که بر وجه مکرر باشد از الف وصل که سند از وی سبب
 که حرفی که پیش از الف است حرفی که بعد از او است متصل
 سکون و شمار که الف مکرر در نقطه می آید و همچنین
 الف می باید که در میان معراج باشد در اول یا آخر و گاه
 باشد که الف در نقطه آید و آنکه الف در مطلع محسوس است
 چنانکه درین معراج بیای خط مسرت هر از آن واقع در آنها
دری دیگر از جمله حروف که در کساست باشد و در مطلع کساست
 نباید شمار که در بعضی رسایل مکرر است حرف بیست
 واجب رساله مکرر گفته که حرف ماضی که بعد از الف
 محکم واقع شود گاه باشد که تلفظ در نباید و از مطلع سفت
 چنانکه درین معراج رقی از جسم و بردی از اول محسوس
بجز فاعلان متاعلن فعلان و در رساله معنی دیگر مکرر است
 که بعضی این صورت را از قبل استعاط الف وصل میگویند
 و میگویند که حرکت الف بیاض متصل میشود و الف ساقط
 سکون و وجه این قابل نقل نموده مجاورت افریب می نماید
 و واجب رساله ساعد که محسوس حروف اکثر از رساله

متاعلن

او نقل شده و از تفصیل حروف گفته نمی باید که حرف
 تلفظ هم میگویند و مکتوب غیر تلفظ را در یکجا مکرر شد
 محسوسند اندر آنکه محسوس و بیان بعضی صور آن بود بیان
 انحصار و آنچه اعلم محتاج الکسر از **ناید** و **از** در بیان
 بعضی حروف که در نقطه ساکن باشد و در مطلع بجای دیگر
 در حساب آید و در ضمن این فایده نمری از این قسم
 حروف که در ضمن فاعله سابعه این فایده مکرر بوده اند
 در رساله معنی از فضلی عرفای این فن مکرر است که
 هر نای ساکن که پیش از یک حرف ساکن باشد چون است
 دست و گفت و حفت و حفت با چون در معانی بیت
 افند بهر که محسوب شود و اگر در آخر بود در حساب ساکن
 باشد چنانکه درین معراج زبان رکس شد و لم است با نر
بجز متاعلن متاعلن متاعلن فعلان و از **فعلیت** هر حرف
 ساکن که بعد از ساکنی دیگر واقع شود چنانکه گفته اند **معراج**
 بار و از این عبارات **فعلان** فاعلان فاعلان فاعلان
 و هر نای ساکن که پیش از دو ساکن دیگر بود چون درین
 افند اگر تلفظ در آید با با قبل خوش هر یک در حساب نمی

باشد چنانکه درین مصراع معرفت اول در پیشانی کاست
 تن در و ای **کاف** معضن فاعلات معضن فاعلات و اگر
 سلف در تبادله قطع ساقط شود و حاصل یکی شود که محسوب
 کرد و چنانکه درین مصراع معرفت دوم در پیشانی کاست تم در
 در و ای **کاف** معضن فاعلات معضن فاعلات و اگر سلف در
 در تبادله قطع ساقط شود و حاصل یکی شود که محسوب کرد
 چنانکه درین مصراع معرفت دوم در پیشانی کاست تم در
کاف معضن فاعلات معضن فاعلات و اگر در آخر بیت اند
 بهر حال از قطع ساقط شود و اگر که در او از آن عروض سرساقط
 هیچ وجه جمع نشود چنانکه درین بیت بند و پایا و کسند
 که در بند و پایا و کسند **کاف** فاعلات معضن فاعلات
کاف فاعلات معضن فاعلات و اگر در پیشانی کاست تم در
 درین مصراع کاف در و ای در پیشانی کاست تم در
 معضن فاعلات معضن فاعلات و اگر در آخر بیت اند
 درین مصراع کاف در و ای در پیشانی کاست تم در
 معضن فاعلات معضن فاعلات و اگر در آخر بیت اند
 درین مصراع کاف در و ای در پیشانی کاست تم در
 معضن فاعلات معضن فاعلات و اگر در آخر بیت اند

در این مصراع کاف در و ای در پیشانی کاست تم در
 معضن فاعلات معضن فاعلات و اگر در آخر بیت اند

شد و مجموع این بعضی که درین فعل در بعد او شمار می آید
 خارج و دیگر شصت و طبع در ضمن بعضی که در بیان آورده
 بحر است و از این جهت است که در هر یک که مجموع شمار درون
 خواهم حافظ درین بحر نظر رسیده چنانکه سابقا اشاره باین
 واقع شده و اشارت باین که اگر شعر ای شود بعضی در
 بحر معرفت که خواهم حافظ علیه الرحمه کثیر بعضی شعر که بعضی
 دیگر که تا آخر بیت و سه بحر که در شعر درون این نشان است
 شش مان بحر تا سر در ضمن این فصل یا ضمیمه که بعد از آن مذکور
 کرده است به نشان خواهد شد و بالله التوفیق **بکمال**
 از چند کلمه که در آنست این لطایع بشر است و یکی از
 آنکه در کلام بحر است که در مقدمه رساله اشاره باین
 واقع شده این بحر است که از این **شکل** سالم گویند
 و در هر مصراع شصتین چهار مرتبه بحر آدمی باید بین وجه

معاملین معاملین شاعری **شاعری** و شمار خواهم حافظ
 و اگر شعر در بحر است از جمله شعر خواهم حافظ
 در هر بحر که در این شعر است **طبع** بحر که در کل سبیل
 ساده بان دارد و چهار مرتبه خطی خوان از عنوان دارد

در این شعر که در بحر است از جمله شعر خواهم حافظ
 در هر بحر که در این شعر است **طبع** بحر که در کل سبیل
 ساده بان دارد و چهار مرتبه خطی خوان از عنوان دارد

نسیج در آن واقع شده باشد و از تحت بخرم
 را که روجه مذکور واقع شود **مستقل** خوانند و اگر
 معرعی از آن وزن ماهر ای از وزن که سابق بر آن
 جمع شود مت مان تفاوت قصور سایه و ناموزون
 نکرد و حاکم در بیت خواب حافظ از غرض که مطلع آن مذکور
 ساختیم اجتماع مذکور واقع شده است **نقص**
 یکی از زخمی لافه کی طامات بی باغ و یکین و او در
 رابره بش و او را ندادم وزن معراج اول جبار مقابل
 و وزن معراج دوم سه مقابل و یک مقابل و حوله
 پنج نسیج مذکور و پنج سالم برین و جهت که مذکور شد
 از تحت در شمر دن بگردان از ابرو جلوه و شمر دن بگردان
 و فی باشد که اجتماع او با وزن سابق قصور لازم
 آید و در بعضی دیگر بگردان که حال برین وجه باشد در شمر دن
 بگردان سبب مذکور را از ابرو جلوه و شمر دن بگردان
 بواسطه ملاحظه بعضی امور هر یک را نام علی مترادف
 باشد چنانکه در مذکور سابق نیز برین وجه بود و در رساله
 نفع از دانستن کان این فرقه مذکور است که و همچنین

امر فصل

هر جا که تفاوت باشد سیاه و وزن که جای که در آخر
 وزن باشد و در آخر یکی الف باشد و وزن اجتماع دو
 وزن بود مذکور است با وزن مذکور و دو که گفته است
 و آن از ملاحظه بعضی دیگر نقطه است اینده و شمر دن
 خواب مذکور **مستقل** بر وجه شمس سالم است و اصل آن یک
 مت مستقل است هر معراج برین وجه **مستقل**
مستقل و اشعار خواب حافظ در بحر
 مذکور آن شعر است عربیت باطن در طلب هر روز
 کوی منم دست شمس هر زمان در یکسانی منم
نقص آن عربیت با **مستقل** من در طلب **مستقل** هر طوط
مستقل در یک **مستقل** من منم **مستقل** در مطلع مذکور است
 حال بعد از ملاحظه بعضی امور که در مقدمه و در بیان مطلع
 پی که در بحر پنج مذکور کرده و بعضی خواب مذکور است
 خواب حافظ شعر مذکور که مطلع آن مذکور شد
 در آن یک نظر رسانده و از ذکرش عیان نژاد شعر
 که در بحر پنج گفته اند که اول مذکور کرده و در آن کم واقع
 شدن شاید مناسب است بحر پنج بطالع سیمه پیشه

نقص مستقل در شمس سالم است و اصل آن یک

تسبیح در آن واقع شده است که سید و از تحت بحر من
 که اگر روزه مکرر واقع شود **در تسبیح** خوانند و اگر
 معرعی از زن و زن ماهر ای از وزن که سابق بر او شده
 جمع شود متعین تفاوت قصور سایه و ناموزون
 نکرده و چنانکه در بیت خواب حافظ او غزل که مطلع آن مکرر
 ساخته جمیع مکرر واقع شده است **بیت**
 کی از زنی لاله کی طامات بی باقی یکین و او را بسیار
 رابره بش و او را اندام وزن معراج اول جبار مغایلت
 و وزن معراج دوم سه مغایلت و یک مغایلت و اول
 پنج بسج مکرر و نامعراج سالم برین وجه است که مکرر شده
 از تحت در شمر دن بکر تا از این جمله و نیز در یک جمله
 و معنی باشد که از اجتماع او با وزن سابق قصور لازم
 آید و در بعضی دیگر بجز آنکه حال برین وجه باشد در سوره
 بحور انسیب مکرر از این جمله **نحوه** مهم و اگر چه
 بواسطه ملاحظه بعضی امور هر یک را نام علیها تمام شده
 باشد چنانکه در مکرر سابق نیز برین وجه بود و در رساله
 نقلی از دانشمندان این فرجه مکرر است که در چنین

امر فصل

هر جا که تفاوت باشد میان وزن مکرری که در آخر یک
 نون باشد و در آخر یکی الف باشد و نون از اجتماع دو
 وزن بود مکرر است با به وزن مکرر و دو کلمه گفته حق است
 و آن است از ملاحظه بعضی دیگر نقطه است ایضا به هر دو
 خوانند **در بحر** بحر بر شش سالم است و اصل آن بحر
 متعین است **در معراج** برین وجه **متعین**
متعین **متعین** و اشعار خواب حافظ در بحر
 مکرر و آن شعر است **عمریت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت**
 کای منم دست شمع است هر زمان در یک کای منم
بیت **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت**
بیت **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت** **بیت**
 حال بعد از ملاحظه بعضی امور که در مقدمه و در بیان مطلع
 بی که در بحر پنج مکرر که در مکرر و در مکرر و در مکرر
 خواب حافظ هر از یک غزل که مطلع آن مکرر شده
 در آن بحر مکرر شده و از دیگرش جوان نثر اندر شعر
 که در بحر پنج گفته اند که اول مکرر که در مکرر و در مکرر
 نشان باشد مناسب بحر پنج بطالع سیمیه پیشه

نثر شش است و شش و شش و شش

برین وجهست **عاشق نامزدی نامزدی** عاشق
این شعر در بحر ماکور است که مایه یکی کرم بر زاری چو باری
نوبهاران از سر اندوه و حسرت در در فراق کلید آرد
نوع اول مایه کرم بر زاری **عاشق نامزدی** **عاشق نامزدی**
نوبهاران **عاشق نامزدی** اگر چه در زمانه کون الف باس
جنان بود که در کن احرا عاقلان کوشند غایتش احسا
فوق عروض بلا خط لکمه باین ناست در احوی باشد الف
غزل از و ناکه در اصل بود و در ابدال کرده
مکای عاقلان در بیان وزن عاقلان و کرم بر زاری
دو ما و از اجتماع این وزن در مثل شمن سالم قصور در شعر
لازم باشد و از فاق بیرون رود و حکم در نبع غیر سالی
نوع دوم در مثل شمن مقصود است **عاشق نامزدی** **عاشق نامزدی**
نوع سوم و زهر پست دو باد اشعار خواص حافظ و اکثر شعر
در بحر سباز واقع شده از جمله اشعار خواص حافظ و دیگر
که گویان است صحن بنان دوقی بخش و محبت یاران
خوشت و فک خورشاد که دزدی دقت بخواران خوش
نوع چهارم معنی استبان **عاشق نامزدی** **عاشق نامزدی** محبت یا

از این جهت که در این دولت بعضی فاعلان بجای آنند
 که در بعضی دیگر نیست من گفتن آن حکم را
 بگویم به است و معصومین از این جهت است که هر
 نژاد از خودی جداست و حق سکنی نیست که در آخر
 باشد و سکنی کردن بحدی که بر پیش از سکنی بود و دیگر
 که در این عمل مشعوم که از فاعلان اخرون را
 و تا که پیش از نوزن بود سکنی ساخته اند که پیش از
 دکن اخرا را از نوزن اند که تا که فاعلا ماند و بجای آن
 از وزن فاعلین که از آنکه موافق است نوزن فاعلا
 و بجز رمل که درین وجه باشد از اول شهر تا پیش از
 و درین وزن نیز اشعار که شعر بسیار است از جمله
 خواجده حافظ دیگر که گویا است ای قای بادشاه
 است بر بلای تو نایح شای را فروغ از لولای تو
 ای قای بادشاه ای قای بادشاه ای قای بادشاه
 ای قای تو نایح شای را فروغ از لولای تو

فاعل اول و لا فاعل ثان و اذا جماع این وزن
 بجز در مثل مقصور که سابق بود مکرر شد مقصود بیاید
 و شعر نام وزن مکرر و بسیار واقع شود چنانکه خواه
 حافظ در بیت غزل که در مثال مقصور مطلع آن مکرر
 گردید فرموده که ناکند و نه کل نقاب آنکه رفتی میکند
 ناله کن بیل که گلبا که دل اکلان خوشست وزن
 مفعول اول در مثل مقصور فاعلان فاعلان فاعلان
 فاعل و وزن مفعول دوم در مثل مقصور است فاعلان
 فاعلان فاعلان فاعلان و اجتماع و وزن بود مکرر
 که در آن امر در یکی فاعلت و در یکی فاعل باشد در غیر
 بجز در مثل بسیار واقع شود چنانکه ظاهر خواهد شد و اجتماع
 مکرر در دیگر بجز فاعل مقصور وزن نیست چنانکه
 در رساله از دانشگان این فن مکرر نیز مکرر است
 بجز در مثل مقصور و مکرر در مثل مقصور مقصور
 که تفاوت میان هر دو بعضی آن تفاوت است که مقصور
 در محدودیت بجز در مثل مقصور عام دانسته شود و چون در
 اجتماع ایشان در یک بیت و یک غزل و اشعار این مقصور

است و مقصور از وزن می افتد در شعر و در یک را جدا
 اختیار نمودیم چنانکه در سابق ترین و بعد از آن
 فاعلان فاعلان فاعلات **در مثل مقصور** فاعلان فاعلان
 فاعل در هر بیت دو بار عمل شده **در مثل مقصور**
 و محدودیت هر دو در ضمن این خواهد حافظ است که مادام
 را می هر خاطر خوشست که در یک میان رد آید **در مثل مقصور**
در مثل مقصور فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان
 که در یک **در مثل مقصور** فاعلان فاعلان فاعلان
 گفتن که مکرر است است که ارکان سالم و غیر سالم
 در مجموع است شش است و مقصور و محدودیت گفتن
 سبب حاصل است که در مثل مقصور این دو قسم معلوم شد
در مثل مقصور بجز در مثل مقصور است و چنین در اصطلاح اهل
 عروض انداختن حرف دوم ساکن است پس چون
 الف فاعلان که بعد از حالت مند اند فاعلان کوه
 در اصل این وزن چندین حاصل خواهد بود بنا برین
 گویند و فاعلان که درین وزن مجنون بگوید یعنی که مکرر
 شد چون عددان درین و آن است است از اجتماع

مثنی که مند و مشهور است حافظ درین مکر نظر برسد و
اگر چه بعضی از معنی احوال مثنی محض و بیهوده است
و لکن چون که امم در یک شعر جمع میباشند بنا برین
هر یک بجزایر شده اند **مثلاً** که ایشان شده باین
رین و جهت **که** خانی میباشد که شت رکن او
عام محو است رین و جهت **که** شت رکن او
در هر بیت در هر **مثلاً** شت رکن او
هر بیت کسی نیز بخوانم که کند ساجد بران **مثلاً**
شکرت را **مثلاً** شت رکن او **مثلاً** در هر بیت
مثلاً کسی **مثلاً** رکن او **مثلاً** که کند ساجد بران
مثلاً رکن او **مثلاً** که کند ساجد بران
سالم است و چون که معنی آن معلوم شود باوراء ناسفته
و اعای از موعود اول سالم شت اما در موعود دوم رکن
اول سالم است و کای از هر دو موعود رکن اول سالم است
معنی روزن معلق است و سه رکن دیگر از موعود
مخولست معنی روزن معلق شده **مثلاً** اول از
و هر که ایشان شد این شعر است که به اندک چهارم

کشمه در وجه اولی بجهت اباجه بهر معنی خود در معنی **مثلاً**
مثلاً این شعر است که حکایت آدم اذل که کار تو نماند
کلی در آن دود و نه آن که نمی توانی **مثلاً** **مثلاً**
مطلع شمع سعدی علیه السلام **مثلاً** از اول که تویی هر
و خای عهد نابست از آن بهر که به شد و بنای **مثلاً**
شد که از جمیع **مثلاً** رکن اول در بعضی موعود است
و چون مجموع در موعود دیگر **مثلاً** روز و لفظ از
و اندک آن این خبر در رساله خود آورده اند که و چنین
هر که نهادت نباشد میان دوزن که باین که رکن اول
کلی معلق باشد و رکن اول از دیگر معلق از جمیع
آن معلق ناموزون نشود **مثلاً** که در بعضی بکای که شت
چنان شده و در مثنی محض نیز باشد و چون رین و چه
باشد از **مثلاً** **مثلاً** که شت **مثلاً**
مثلاً از هر بیت و دو بار **مثلاً** روز کار است که اندر دم
آشوب معلق است **مثلاً** روز کارم جو سه دلف برایش
از آن **مثلاً** **مثلاً** روز کار **مثلاً** که در معلق
طرح است **مثلاً** **مثلاً** **مثلاً** روز کارم **مثلاً**

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فعلات در هر بیت دو بار **فعلات** فاعلاتن فعلات
فعلات فعلن دو بار **فعلات** از اشعار خواه حافظ علی
الرحمه و دوش می آمد و رخساره را فروخته بود و ماکی باز
دل عمرده سوخته بود **فعلات** دوش می آمد و رخساره
فعلات رخساره را فروخته بود **فعلات** ماکی **فعلات**
ز نال هم **فعلات** و نه سوخته خبر بود **فعلات** مثال
دوم از اشعار خواه حافظ ای همه سگی بر مطبوع و همه
جای تو خوشن دلم از عشوه شرین سکر باد تو خوشن **فعلات**
ای همه سگی **فعلات** تو بر مطبوع **فعلات** و همه **فعلات** ی
تو خوشن **فعلات** دلم از عشوه **فعلات** و نه **فعلات** ی سگی
فعلات ی تو خوشن **فعلات** معنی سخن و مجنون و معصوم
و مجنون و در بیان بعضی دیگرهای سببه معلوم شده و گمراه
سبب تامل است و احوال که باقی در کن اول معراج
و دوم در دیگر ششم مذکور کرده درین بجز نیز حالت حاکم
مطلع خوشن خواه حافظ باقی در کن اول معراج که سگی
فاعلاتن واقع شده و مکی فاعلاتن مثال معنی از آن احوال

فانی

مطالع در هر بیت دو مار شایسته از شتر خواجه
 حافظ شای که بنا به حکم وین است در خود هم از او
مطالع شای که شتر بنا به طالعین که درین است
مطالع در خود و شتر خود از آن طالعین و نیست **مطالع**
 و بره نره سافه و سنگ که که در دست بگریم
مطالع که وقت شتر وین وجه شتر **مطالع** شتر
 دو بار شایسته از شتر خواجه حافظ که کس که بدست جامه دار
 سلطان نام هم دارد **مطالع** کس که شتر بدست جا
مطالع م دارد **مطالع** سلطان شتر ای هم شایسته
مطالع م دارد **مطالع** ایضا در سنگ که که در دست
 بگریم **مطالع** که وقت شتر وین وجه شتر **مطالع**
مطالع در هر بیت دو مار شایسته جدا هم پیش اگر کشی زار
 بگریم که با **مطالع** جدا هم شتر وین اگر **مطالع**
 کشی زار **مطالع** بخرم شتر ماکه **مطالع** و که مار **مطالع**
 و ایضا در سنگ که که در دست است بگریم که وقت
 که وقت برین وجه **مطالع** **مطالع** شتر شایسته از طالع
 خط بنر زرد در جامه آتش که زرد **مطالع** از طالع

مطالع خط سبک تا طالع زرد زرد در جامه شتر
 آتش تا طالع که زرد زرد بگریم که وقت شتر
مطالع خط سبک تا طالع خط سبک در هر بیت دو بار
مطالع از شتر خواجه حافظ جو آتش می از شتر بیاید
 و باغ حادین سافه نره لاله براید **مطالع** جو آتش
 بی از شتر **مطالع** بی با **مطالع** که بر آید **مطالع** ز باغ
مطالع و بگریم که که باشد که بر وجه مسع واقع شود
 و منی مسع سافه که که در دست و چون روجه که که واقع
 شود از آن **مطالع** شتر **مطالع** مسع جو آتش **مطالع**
مطالع خط سبک تا طالع خط سبک در هر بیت دو بار
 و کم که وقت ز غشت جراح جان منت آن جا که کوفه
 رسد نوزد بدکان منت آن **مطالع** و کم که که
 نوزد غشت **مطالع** جراح جان **مطالع** منت آن **مطالع**
 جگر که **مطالع** نوزد نوزد **مطالع** روزه که که **مطالع** منت
مطالع و چون از اجتماع دو وزن که که رشت نوزد
 نوزد از انجوت در شایر که که آید و منی کفن که که
 کفن و بگریم که که شتر است که معلوم شده و چون

خط سبک تا طالع خط سبک در هر بیت دو بار

کشتن از آن جهت است که گفته اند اصل این بحر مستطیل
 فاعلان مستطیل فاعلان باشد در مرتبه دو یا مستطیل
 بعد از جن فاعلان ملیده از آن جن ها که در یک مستطیل
 که گفته اند احسن حرف دوم است که ساکن باشد از
 اکتی لیس در مستطیل چون جن واقع شود مستطیل خود را
 و چون این لفظ مستطیل است بقاعده اهل عروض بجای
 او فاعلان که از آن فاعلان نیز بعد از جن فاعلان
 که دیده که در آن جهت شش محزون غیر سالم است و یک
 بر چهار وجه آمده و اول جهت محزون شش مقصور دوم
 جهت شش محزون مخوف سیم جهت شش محزون
 منقطع چهارم جهت شش محزون منقطع مبعوض
 این چهار وزن که در عروض یک بحر بر یکس آن
 چهار وزن است که در غرض هر مقسم که در شش محزون
 اشان بیان واقع شده و اول از چهار وزن بحر بازدم
 که در فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان کسر عین از فاعلان
 فاعلان از شش خواج حافظ سر اداوت ما و استان
 حضرت دوست که انچه بر سر ما برود اداوت است

بی اصل جن در جمع ارکان
 بحر که حاصل شده و در بعضی
 ارکان این نوزست بعد از
 جن لعلی دیگر جای انچه بیاید
 بود که بسته اند و گفته اند که
 جهت کسین بحر که در نوزست
 جن و نوزست و قید بی که در است
 هر که جهت در زبان بحر بیان
 معنی است که از آنج رو کند نشود
 و در کسین اهل بحر که گویند
 اصل بحر که در است ارا از پنج
 بسته اند

فاعلان سر اداوت ما و استان
 فاعلان رت دوست فاعلان که هر بحر بر فاعلان بر ما
 فاعلان دو در اداوت رت دوست فاعلان کسر عین
 فاعلان از چهار وزن بحر بازدم شش فاعلان فاعلان
 فاعلان سکون عین از فاعلان فاعلان از شش خواج حافظ
 بود که ناکا در شش ملت حقوق جدت ما عرض کرد
 بر کرم است فاعلان به لطف بر فاعلان و کنا فاعلان
 و شش فاعلان ملت فاعلان حقوق فاعلان فاعلان
 فاعلان که در رت فاعلان کرم فاعلان کسر عین و از کسین
 از چهار وزن بحر بازدم فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان
 سکون عین فاعلان فاعلان از شش خواج حافظ که گفته اند
 اهل و فاعلان اداوت و فاعلان در حال از بلا گفته اند
 فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان
 دارد فاعلان فاعلان در حال از فاعلان
 بلا گفته فاعلان دارد فاعلان سکون عین از فاعلان فاعلان
 چهار وزن بحر بازدم فاعلان فاعلان فاعلان فاعلان
 سکون عین از فاعلان پس نوزست بیان وزن چهارم

族

محکمہ تعلیمات و کتب خانہ

10

فان شد **اعلم** از سپید بآن گذشت **معمول** با سبزه
معمول مانده شد **اعلم** و گاه باشد که فاعلات و فاعلن
که در مخم و وزن موزون کثرت است در وزن مخم و مخم
با کوا و سابق واقع شود برین وجه **معمول** **اعلم** **معمول**
معمول از اجتماع این حد قسیم مختلف از نظر موقوف
و موقوف با یکدیگر شمر ناموزون نگردد و چنانکه در ملاحظه
این دو بیت خواهد یافت که بعد از مطلع که کور است
و ضوع می باید شاه عهد شباب آمد و بود نس بویا
ما ز بد پیرانه سر عاشق و دیوانه شد انش و خشار گل
خمن بلیل بهشت اجره خندان شمع افست پروانه
شد او زان چهارم رایج که کور بمان نصرت **معمول**
معمول **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول**
معمول **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول**
معمول **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول**
در ساز خود از قسام بحر منیع **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول**
ساخته و وزن از زبان وجه بیان نمود **معمول**
معمول **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول** **معمول**

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content, possibly a list or a detailed description of items.

و بعد از آن **ساعت** بنام جان **دخا** چنان اثری پیدا می نماید

چون و آنوقت کمال شهنش ظهور یافت بسیار است
که بجز کمال و بجز او که آن دورا نوزده بجز اصول
شمرده اند و در مقدمه این رساله گفته اند و شماران بنا
بر دو رساله یعنی از فضای و عرفای این فرقه کور است
آن دو برین وجه است که اگر بنا بر این در هر بیت است
باز که اگر باید چنانکه در دو بجز کور بود بلکه در آن دیگر اصل
نکار کن را در هر بیت شش مرتبه می خوانند و گفته اند و بنا
برین است که در بسط طبع نیست که دو بجز کور است
و از این جهت که در آن دو تفصل دوم حواله شده چنانکه بعضی
و بجز کور تا که بان دو و نزدیک و قریب و از زمانه در آن
فضل که کور بیکه و **بجز** **ساعت** بجز رابع است و بیان آن
در رساله یعنی از فضای و عرفای این فرقه برین وجه
که کور است که در آن دو و بی آنرا رابع و ترانه تر کند
ار او زن اخم و در بجز پنج بیرون آورده اند
و آن وزن بسیار خوش و نظریات و کلمات است
از او زن شهر سخن و زنت که استادان نظم

بجز

بجز

آن وزن را در سخن معروف نموده اند و از غایت
لطافت آن بر و بیت احضار نموده اند و آن بیت
و چهار نوع آمده است و یک بر دو قسم مختصر است یکی آنکه
چون اول او مقول باشد که اخم است و آن قسم را
اخم گویند و آن بر دو اذده گفته است و دیگر آنکه
چون اول او مقول باشد که اخم است و آن قسم را
گویند و آن نیز بر دو اذده گفته است و در بعضی دیگر
در سبیل گفته شده که این بجز رابع پیدا کرده اند و در
رساله مذکور این ترکه گفته که بعضی گفته اند که او زن
که قسم اخم است از او زن آن که از قسم اخم است
در یک بیت جمع کردن سکونت اما از کلام بعضی
عجم و عجب ازین ظاهر می شود که این ظاهر است این است
که نیست و چهار و بجز وزن که در سبیل است بجز
رابعی معروف است و آنکه بر وجهی نیست که مقول
طبع باشد چنانکه در تمام تفصل او زن است و ازین ظاهر
پیدا می شود و زنهای پسندیده بجز کور این وزن است
مقول **دخا** چنان اثری پیدا می نماید که گاهی مجاب

مقدمه

طبقه آنست که در کن اول در چهار وزن او مفعول آمده است
 قانون و در کن دوم هم مفعول **مفعول** مفعول مفعول مفعول
مفعول مفعول مفعول فعل **مفعول** مفعول مفعول مفعول مفعول
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول تمام شد آنچه کافی مذکور فصل
 نموده و بدینسان نیست که اگر بجهت هر طبقه یک در مثال
 رباعی اراوی نمود و بعضی مذکور اتم بود چون نیاورد
 و محذوبین رساله در مثال مذکور بر نظم غرض نموده از جهت
 نظم نمودن متوجه انعام مذکور کرد و مذکور چون در رساله
 بعضی از خطای و غایب چند رباعی بنظر رسیده که شش بر
 جمع اوزان طبقه مذکور است اگر چه تری
 دیگر است و در آن می نمایم و مجموع اوزان شش رباعی
 که در رساله مذکور است و آن مجموع است و چهار وزن
 شش طبقه مزبور است بر هر معراج عطاسی برقم صد
 گذاشته اشاره خواهیم نمود که اگر کدام طبقه است چنانکه
 در ضمن مجموع علامت شش رباعی مذکور و بجهت اوزان
 مجموع طبقه شال علامت کرده و در رساله مذکور برین
 وجه مذکور است که چون مجموع است و چهار وزن یک

مذکور بود و قسم نخست است که یکی اخفم باشد و یکی اجنب
 و در هر یک دو اوزنه و وزالت از برای هر قسمی صد ریاض
 آورده شود مثل بر جمع اوزان آن قسم **قسم اول**
 به اوزن که دیدیم چهار روز از جانم شد برود
 و دلم گشت ککاز که کارم به نطف از دیده که کبر باشد
 لحظه عرض تو بار **اوزان** ریاض مذکور که بر هر معراج اوزان
 در وزن از جمله دو اوزنه وزن قسم اخفست که
 اشار شده **مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول**
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
 در بیان بعضی دیگر از اشیا قسم اخفم مذکور
 در کلمن اشک افشان یکشتم ده شش و در کل آید
 بود ختم در هوش احسن گفتم ماکل زجیات نخی حرفا
 که دزد سوی مکد بگر گوش **اوزان** ریاض مذکور **مفعول**
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول مفعول
 در باب اوزنهای قسم اخفم **کای** دارد رفت

مفعول مفعول مفعول مفعول

درم مارا کاهی بخند لعل تو حرم مارا من و الترم حوت
 خط که درخت کاخ سوز و نوح تو از هم مارا **فعل** رباعی
 سسم بیار تو ام جان عالم مگر چون بهر تو جان دم بجاکم
 بگذرد خواهی شوی اکاه و حال دل ریش بین جهره
 من عود بخوبی حکم **فعل** رباعی ماکور **مفعول** متاعیل
مفعول فعل **مفعول** متاعیل **متاعیل** فعل **مفعول** متاعیل
مفعول متاعیل **متاعیل** فعل **مفعول** متاعیل تمام شد
 بیان بست و چهار وزن بخور رباعی با شالیه جمع
 بست و چهار وزن ازده لفظ مکتب چاکه در سال
 بعضی ازده اندکان من تر ماکور است بیان **مفعول**
 معمول **مفعول** متاعیل **متاعیل** فعل **متاعیل** فعل
 بنم لام **مفعول** بسکون لام **مفعول** متاعیل **متاعیل** فعل **متاعیل** فعل
 نفع بسکون **مفعول** متاعیل **متاعیل** فعل **متاعیل** فعل
 در صحر **مفعول** اول **مفعول** بود من مقدار است که ماکور
 کرده شروع برود در فعلی که سابقه کرده بیان بعضی ماکور
 بیان حواله بوده و بانه التوق و الکشفانه **فعل** رباعی
 در سان بکر که **مفعول** فارسی در ان طابع سلیم را بسیار

فعل

فعل رباعی در سان بکر که **مفعول** فارسی در ان طابع سلیم را بسیار

مقبول نیفتد و مستحب اکثر از ان بنامی رباعی مکرر
 باشد **مفعول** رباعی مکرر **مفعول** اول **مفعول** اول **مفعول** اول
 جاست که درین **مفعول** انشائه از جمله نوزده بحر اصول
 که در مقدمه بسیار بیان واقع شده و چهار از انچه در
مفعول اول ماکور کرده که بیان شده باشد در بیان می
 آید و چهار اصول که در **مفعول** اول ماکور است اینست
 نفع در بحر **مفعول** متاعیل با نوزده باقی از اصول می باشد
مفعول انشائه ماکور کرده میان **مفعول** طویل مدی بسط
 و آخر کامل مسجع **مفعول** متعقبات **مفعول** مسجع
 قرب **مفعول** شاکل **مفعول** تد اکر **مفعول** اصول که در **مفعول**
 اول ماکور کرده و همین قدر است و خارج این اصول
 بهر می باید که درین بحر ماکور کرده و بعضی از مفعول چهار
 بحر اصل است که آن اصول در ضمن **مفعول** اول ماکور کرده
 و بعضی از مفعول با نوزده اصل است که بیان آن درین
مفعول متعقبات و چون احوال بحر در این **مفعول** بر سه و چهار
 که ماکور کرده و در مجموع کلام که در سان بکر ماکور این
مفعول باشد بر سه صنف مشهور **مفعول** رباعی در بیان با نوزده

بحر طویل با صلاخ و فاعله
 اعلی و دخی عبارت از بحر
 ماکور است اگر چه در طویل
 بیان آن در مقدمه مذکور شده
 و در این فصل نیز مذکور شده
 و در این فصل نیز مذکور شده

مفعول یعنی کشتن بر یک آن در فاعل و متاعیل است
فاعل متاعیل آن فاعل متاعیل است در هر بیت دو بار
شأن هر دو من و می باشند خانه را کشتن کنی بگوید
جام در کشتن دو کشتن کردن کن سبب است کشتن
کود که در خانه است نه و صریح می باشد **مفعول**
مفعول بر یک آن در چهار فاعل است بعد فاعل
فاعل اول حرکت نام است و کن فاعل آخر حرکت
لام و از جهت در بعضی رسالی گفته که اینجا عروق و ضرب
مفعول است و مفعول ارکان کثیف و منی قوی و کف در
خانه نه که در خانه است **فاعل** متاعیل فاعل متاعیل
در هر بیت دو بار **شأن** الفاعل که در هر بیت که بار را
خنده بود و در هر بیت که بود که در **مفعول**
عروق و ضرب حاق و زشت که بجای فاعل آخر فاعل
در دو و اقصی و از جهت در بعضی رسالی گفته که اینجا
عروق و ضرب **مفعول** **فاعل** متاعیل فاعل متاعیل
مفعول در هر بیت دو بار **شأن** الفاعل که در هر بیت
که با بار **شأن** الفاعل که در هر بیت که بار را

در بعضی رسالی گفته که
 کشتن بر یک آن در فاعل و متاعیل است
 و سبب است کشتن کنی بگوید
 جام در کشتن دو کشتن کردن کن سبب است کشتن
 کودک که در خانه است نه و صریح می باشد
 مفعول بر یک آن در چهار فاعل است بعد فاعل
 فاعل اول حرکت نام است و کن فاعل آخر حرکت
 لام و از جهت در بعضی رسالی گفته که اینجا عروق و ضرب
 مفعول است و مفعول ارکان کثیف و منی قوی و کف در
 خانه نه که در خانه است
 فاعل متاعیل فاعل متاعیل
 در هر بیت دو بار شأن الفاعل که در هر بیت که بار را
 خنده بود و در هر بیت که بود که در مفعول
 عروق و ضرب حاق و زشت که بجای فاعل آخر فاعل
 در دو و اقصی و از جهت در بعضی رسالی گفته که اینجا
 عروق و ضرب مفعول فاعل متاعیل فاعل متاعیل
 مفعول در هر بیت دو بار شأن الفاعل که در هر بیت
 که با بار شأن الفاعل که در هر بیت که بار را

مفعول یعنی کشتن بر یک آن در فاعل و متاعیل است
فاعل متاعیل آن فاعل متاعیل است در هر بیت دو بار
شأن هر دو من و می باشند خانه را کشتن کنی بگوید
جام در کشتن دو کشتن کردن کن سبب است کشتن
کود که در خانه است نه و صریح می باشد **مفعول**
مفعول بر یک آن در چهار فاعل است بعد فاعل
فاعل اول حرکت نام است و کن فاعل آخر حرکت
لام و از جهت در بعضی رسالی گفته که اینجا عروق و ضرب
مفعول است و مفعول ارکان کثیف و منی قوی و کف در
خانه نه که در خانه است **فاعل** متاعیل فاعل متاعیل
در هر بیت دو بار **شأن** الفاعل که در هر بیت که بار را
خنده بود و در هر بیت که بود که در **مفعول**
عروق و ضرب حاق و زشت که بجای فاعل آخر فاعل
در دو و اقصی و از جهت در بعضی رسالی گفته که اینجا
عروق و ضرب **مفعول** **فاعل** متاعیل فاعل متاعیل
مفعول در هر بیت دو بار **شأن** الفاعل که در هر بیت
که با بار **شأن** الفاعل که در هر بیت که بار را

در

در

در

در

شفاعتین شفاعیل **معا علی** در هر بیت دوبار **شاه سلیمان**
 تم کاست از آن ماه و لغزو و اولم سوخت از آن سمع
 شب افز و در **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
معا علی **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
 دل را در و جفا کار نگاری حرا را در و کم کاری نداری
 عبادت میان این و زن و وزن میان این قدر است
 که در وزن شش درین عروقی و حرب مقصور بود و درین
 و در بحر محمد و غنیمت **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
معا علی **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
 طلب کردم از چشم تو صد تیر بلا خود دم **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
 بر نوبه **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
 هری که هست ترا غنیمت **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
معا علی **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
 در هر بیت دوبار **شاه سلیمان** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**
 بخواه تو را از حق غنیمت حضرت شیخ سعدی درین و از دست
 که فرموده از دست و زبان که براید که غنیمت و شکرش
 جزو اید **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی** **معا علی**

۱۲

مستقل مثلاً طلق مثلاً حیلین در هر بیت دو بار مثال
ای از تره تیر خنده در جانها روی درد کو کسای در مانها
از بیت بهر سالم درین در خیز برین وجه مستوفی حاصل
حاصل در هر بیت دو بار مثال شد و مستوفی از رخت به بدگار
خوشنوم از بیت کشای مرغ کفوف خنجر بر نبوغ
مثلاً حیلین در هر بیت دو بار مثال شد ای بیت به جوی ساران
می گویوی کفوف خنجر برین وجه مثلاً حیلین
دو بار مثال شد رخت مع جفانه از بیت کام مراد و از بیت بر نبوغ
مستوفی مثلاً حیلین در هر بیت دو بار مثال شد این محی خندان کو
آن شیخ سخن وان کوتاها اغا بنجر و صفت دوم از فضل
دوم که کوکر دیده از فروغ بحر خرج کو دهنده صفت که کوکر
خاکه سابقا اشاره شده در فروغ فانی بهر احوالت که
در فضل اول که کوکر دیده باین فضل و بهر شیخ مستوفی
حصول آن در کوکر مستقل است بجهاد در تیر برین وجه مستوفی
مستوفی مثلاً حیلین در هر بیت دو بار مثال شد
بیشکند کل بجایارم سم سحر سوزد شود که خفته بملو مادی
جوزی و گاه باشد که در کوکر کن اغا از صراحت

434

19

170

Levi

67

عليه السلام

下

45

11

خال واقع شود و منی خال در بعضی بکر آدم از فصل اول
 که کور دیده و بکر که کور که بدیده خال بکر از این
مظهر ال خوال برین وجه **مفعول مفعول مفعول**
 دو بار **مفعول** دل شد کان تا دل خود را بکر که دکت
 دمه جان آینه ان رج سکو کند **مفعول مفعول** برین وجه
مفعول مفعول مفعول **مفعول** در بیت دو بار
مفعول **مفعول** کنان هر بحر بکوی تو بیکه ز دا جوشت
 ده بسوی تو ام بام و در می بکرم **مفعول مفعول** و با
 بفرود **مفعول** و یک **مفعول** و بعد ازین سه رکن که هر سه
 و یک **مفعول** برین وجه **مفعول مفعول مفعول**
 در بیت دو بار **مفعول** دردم اجاره کن که هر دو تو
 خاتم که کنی و کنشی دور تو سر کشم **مفعول مفعول**
مفعول و **مفعول** برین وجه **مفعول مفعول مفعول**
مفعول برین وجه که او ایست درین دفائی **مفعول**
 که درشت درین زبانی **مفعول** **مفعول** **مفعول**
 سه بار **مفعول مفعول مفعول** **مفعول** دو بار **مفعول**
 ای هر کرم نازده از من **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**

در حدس تمام در خط
 بعنوان حدس بکر که است
 در حدس

در حدس **مفعول مفعول** و **مفعول** برین وجه **مفعول**
مفعول مفعول دو بار **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
 بکر ای بر عاشق دلش بکاری **مفعول مفعول** **مفعول**
مفعول سه بار **مفعول مفعول مفعول** **مفعول** دو بار **مفعول**
 مشت هر دو تو کار او کردی می کنی هیچ کمال **مفعول**
مفعول مفعول **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
مفعول مفعول مفعول **مفعول** دو بار **مفعول** **مفعول** که کور دار
 نهاد خوش **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
 افزون بود در ساله **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
 معام و کرسد که بشاید که شش **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
 بر کور که دیدم **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
 می شد که مشت **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
 نمایند و ضابطه است که یک وزن را از دو بکر توان
 داشت از بکر که آن وزن آسان تر گرفته شود از آن
 بکر داشتن او است و یک بیت که **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
مفعول **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول** **مفعول**
 و از بخت شش این وزن در هیچ آورده نشده و حدس

۷۷

در حدس تمام در خط
 بعنوان حدس بکر که است
 در حدس

در وجه مستقیم منقطع و در وجه غیر مستقیم
 منقطع منقطع منقطع در جهت دو باره اعلان
 دل خیر باد در اذن اذن مکتب بنادر و کشتیها
 بختی درین وجه مستقیم منقطع منقطع در وجه غیر مستقیم
 دل خیر اذن ای تو که دگری که دل و دم بجای تو می شود
 برین وجه مستقیم منقطع منقطع منقطع منقطع
 سخن برین وجه مستقیم منقطع منقطع منقطع
 ای ب تو هم عرض می کنم تو که من این چند روز که
 بعد از خروج پنج در بیان اذن از خروج وجه بود و خروج
 بعضی اصول و کور در فصل اول اذن است **دل مستقیم**
 بکار اذن اعلان سه باره **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 تر خشی شد خشی **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 بکار اذن اعلان دو باره **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 سوم مکلفی **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
دل مستقیم **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 برین وجه **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 مکلفی **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
دل مستقیم **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**

بکار اذن اعلان دو باره

شمال **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 ای در جهت شمال به کس در کس است باد و برست
دل مستقیم **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
دل مستقیم **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 زنده گانه بجای **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
دل مستقیم **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 من بیست در حال **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 که بجای **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 جو زلفت **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 در بیان بعضی از خروج آن اصول که در ضمن فصل اول اذن
 فصل بیان آن واقع شده اگر چه بعضی از خروج اصول که در
 بجهت زیاده نسبت آن بطایع سببه در ضمن فصل
 اول در بیان آمده در وسط تفاوت احوال این خروج و
 آن خروج که درین مقام مذکور می شود و در **دل مستقیم**
دل مستقیم **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 باشد که بجای **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**
 حوزان **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم** **دل مستقیم**

۲۱

۲۲

۲۳

بکار اذن اعلان دو باره

استقاط بای متاعلن است با متاعلن بماند **ک** استقاط
 تونی متاعلن است با متاعلن بماند **ه** استقاط
 در این نقطه استقاط هم متاعلن است با متاعلن بماند
 مفعول بجای آن نباشد و مثال آن تبدیل در سبب
 که نشد **ج** استقاط بماند در این نقطه است و آن
 استقاط هم و تونی هر دو است از متاعلن با متاعلن بماند
 مفعول بجای آن نباشد **س** استقاط هم و بای متاعلن است
 با متاعلن بماند **ط** استقاط سبب جفت اوج و است
 جاکه آن متاعلن منفرد بعد از آن متاعلن خواهد ماند مفعول
 بجای آن نباشد **ق** استقاط سبب جفت اوج و است
 و ساکن ساحق محرک آن بس متاعلن متاعلن شود و ساکن
 لام **م** اجتماع حذف و قصر است از متاعلن متاعلن
 مفعول بجای آن نباشد **ف** استقاط در سبب جفت است
 از آخر متاعلن متاعلن بماند فعل بجای آن نباشد **ن**
 اجتماع هم و هم است در متاعلن متاعلن بماند **ر** اجتماع
 حب و هم است از متاعلن متاعلن بماند بجای آن نباشد
ا از فروع آن متاعلن مفعول متاعلن **ک** مفعول

ا هم مفعول متاعلن است مفعول متاعلن **و** مفعول متاعلن
ش مفعول هم فعل مجتبى فاعل اول جمع است **ل** هم
 از ماده مکرر در بیان زمان و فروع متاعلن
ا از مفعول است و است با آن بعضی **ج** بجای لفظ و اوج
 مشروط بیک نقطه استقاط ساکن سبب اول فرد است چون
 الف متاعلن بند از متاعلن بماند **ک** استقاط حرف
 انتم از متاعلن که نداشت بس فاعلات بماند **شکل**
 اجتماع جن و کف است در متاعلن فعل بماند **ن**
 در متاعلن متاعلن بماند متاعلن بجای آن نباشد **م**
 فاعلات استقاط سبب آخر است و استقاط ساکن و تده
 و ساکن با قبل او بس فاعل بماند فعل بجای آن نباشد
ت استقاط کی از دو محرک و تده متاعلن فاعلات
 با فاعلات بماند مفعول بجای آن نباشد **ج** است
 فاعلات را جن کنند با فاعلات شود و اگاه فاعلات
 تن بماند بجای آن نباشد **ت** است
 بود بر سبب جفت آخر و بس فاعلات متاعلن
 شود فاعلات بود یا بجای آن نباشد **ر** اجتماع قطع

در فاعلات متاعلن
 بجای آن نباشد

دائرة دیگر در بیان ملک یک است از فروع نه بحر اصول
که آن نه اصل غیر پنج اصل مکور و غیر طویل و مدید و بسیط
و داف و کامل باشند و نه بحر فروع مکور و پنج اصول که اول
مکور که دید انشاء الله در غیر چهار دایره وضع میابد
و هائی مجموع چهار دایره در ضمن این بیت است که
در رساله مکور نقل نموده است **بیت** دایره ششم بحر متوکل
مختلفه ثانی آن مندرجه رابع آن متفقه **المختلفه** دایره
است که ربع و در فروع این هم سه از نوزده بحر اصول
در ضمن این مندرج است برین صورت

و اما مختلفه دایره است که مندرج
مجموع چهار بحر مکور را
مطور و مضارع مکفوف و
صورت که بحر مندرج الاوه و درین
مختلفه مطور و محض مجنون
دایره وضع نموده اند
برین



و اما ششم که دایره ششم است و ابرو است که برین مطور
و بعد از مجنون و قرب مکفوف و ضف مجنون و شاکل
مکفوف که سندس الاجر اند مجموع پنج بحر مکور از آن پرور
می آید برین صورت

و اما شصت و یک که دایره
مستطاب و مستطاب
چهارم است و ابرو است
از آن برین می آید
برین صورت

فانت الرسالة المباركة الموقوفة على الاستبجال والحمد لله
على الاكمال وكان ذلك في واسطه جمادى الثاني
سنة سبع والف خرج بخرم خيرة البربر عليه واله اكرام فضل
الصلوة والبيعة المحمودة وسمي حيدر اباد لان ذات مصونة ومانعة
من الاثام والاعمال ابد الالباب في ظل دولت والبرهان
ويانها باغية بستان العدل والرحمان العادل الكامل
والباذل حامى سراج وسلام خارس همه جمهور انام
قهرمان مملكت املت وچشمه سواد ميدان سباحت
وكرمات موس مبانيه جهانگوارث نواح ونخت
كسبيته بيت قصيده دولت واقبال نورديده چاه
جلال محمد قطب شاه آن شهر يار عادل الكامل
منت از وجود ولس بيمه خلعت بزد از ملك بر کرد
قطب خویش ميگردد و بر بارش باين نسبت که هم نامت

